

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

خٲ حقایق و اعتباریات

حجت الاسلام مهدی زمانی فرد

مدرسه علمیه عالی نواب

فهرست مطالب

ب خلط حقایق و اعتباریات

ه مقدمه

مبادی تمایز حقایق و اعتباریات ۷

۸ مقدمه

۹ مقدمه اول: اهمیت روششناسی در علوم

۱۰ مقدمه دوم: تمایز علوم

۱۰ مقدمه سوم: مفهوم حقیقت و اعتبار

۱۴ مقدمه چهارم: تاریخچه تمایز اعتبار و حقیقت

تمایز حقایق از اعتباریات ۱۷

۱۸ مرحله اول: اعتباری یا حقیقی بودن فقه و اصول

۲۰ مرحله دوم: مسیر کشف قواعد احکام شرعی

۲۲ مرحله سوم: ثمرات تمایز حقایق و اعتباریات

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين انه خير الناصر و المعين ثم صلوات و السلام على سيدنا و نبينا ابا القاسم مصطفى محمد - اللهم صلى على محمد و آل محمد - و آله الطيبين الطاهرين و لعنة الله على اعداهم اجمعين.

ضمن عرض سلام و خير مقدم خدمت استاد گرامی و دانش پژوهان گرامی، ایام فاطمیه را تسلیت عرض می‌کنم. در این جلسه بنا است درباره خلط حقایق و اعتباریات در دانش اصول فقه خدمت استاد باشیم و در مورد آن بحث کنیم. گاهی در برخی مباحث اصول یا فقه بین این دو امر خلط می‌شود و سبب می‌شود آن مسئله و حقیقت مطلب واضح نشود. بنابراین قرار است در این جلسه پاسخ برخی سؤالات مهم آشکار شود که این سؤالات عبارت است از:

۱- تمایز بین حقایق و اعتباریات چه تاثیری بر استنباط احکام شرعی در علم اصول فقه تاثیر می‌گذارد؟

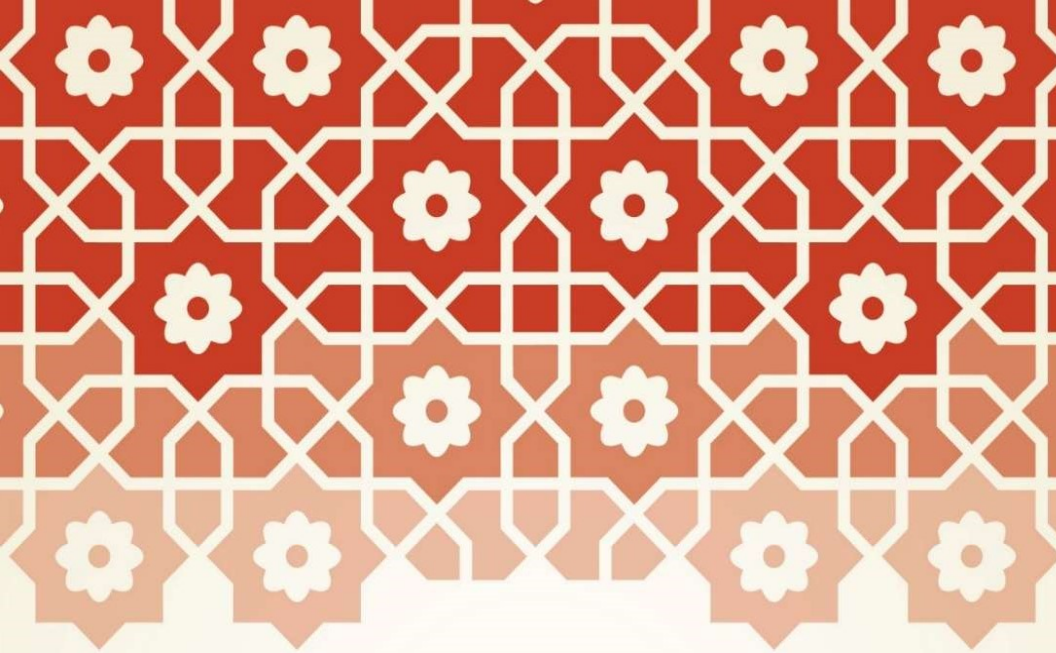
۲- مصداق‌های رایج خلط اعتباریات و حقایق در دانش فقه چیست و چگونه باید آن‌ها را جدا کرد؟

۳- آیا مواردی وجود دارد که خلط حقایق و اعتباریات در اجتهاد فقهی منجر به نتیجه مفید شده باشد؟ در صورت جواب مثبت به چه کیفیتی است؟


۴- نقش اعتباریات در تشریح و تدوین قوانین اجتماعی چیست و چگونه باید با حقایق ترکیب شود؟

۵- چه ابزارها و روش‌های برای تفکیک دقیق حقایق از اعتباریات در فرایند استنباط احکام شرعی وجود دارد؟
این‌ها مجموعه سؤالاتی است که به مقتضای وقت معین شده قرار است پاسخ داده شود. اکنون در خدمت استاد بزرگوار هستیم تا از سخنان ایشان بهره ببریم.





**مبادی تمایز حقایق و
اعتباریات**



مقدمه

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم، الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله و لعنة على اعداء الله. اللهم صلى على فاطمه و ابیها و بعلمها و بنیها و به عدد ما احاط به علمک و جعلنا من شیعتہ و موالیک و محبیک و رزقنا زیارتها بالشفاعتها و جمع بیننا و بینها فی مستقر یا ارحم الراحمین.

تسلیت ایام فاطمیه خدمت شما عزیزان و دوستان گرامی؛ دانش پژوهانی که در رشته تخصصی فقه اصول مشغول به کسب علم و دانش هستند. از جمله مسائلی که مربوط به فلسفه فقه یا فلسفه اصول فقه می شود که دانش تازه پدید می باشد و چند سالی است که در مجامع علمی، فلسفه فقه و فلسفه اصول فقه مطرح شده است، این موضوع در واقع مربوط به آن قسمت است که دوستان عزیز گرامی که در رشته تخصصی فقه و اصول کار می کنند، باید مباحثی را که بزرگان در این دو دانش؛ فلسفه فقه و فلسفه اصول فقه، مطرح کردند و عزیزی که در این عرصه زحمت کشیدند مانند حضرت آیت الله شیخ محمد صادق لاریجانی در فلسفه اصول فقه و آیت الله علیدوست در فلسفه فقه، باید عزیزان در رشته های تخصصی مطالعاتی در اطرافش داشته باشند، و انشالله در مقاله و پژوهش و بحث ها این را بگنجانند.

بحث جداسازی حقایق و اعتباریات در فقه و در دانش اصول فقه و خلطی که صورت گرفته است از همان مسائلی است که از مسائل برونی فقه و اصول است نه از مسائل درونی بلکه جز مبادی علم است نه جزء مسائل. اکنون من در این قسمت چهارم مقدمه را ابتدا خدمت عزیزان عرض می کنم و بعد از آن انشالله وارد اصل مبحث می شویم.

مقدمه اول: اهمیت روش‌شناسی در علوم

مقدمه اول این است که ما در هر دانشی برای اینکه به نتایج علمی قابل قبول برسیم، نیاز به بحث روش‌شناسی علم داریم. هر علمی یک روشی دارد و دلیل آن نیز روشن است. چون ما در هر علمی به دنبال تصدیق گزاره‌های آن علم هستیم؛ تصدیق یعنی اذعان روشمند. انسان به یک مسئله و قضیه‌ای اذعان کند و آن اذعان بر اساس روش صحیح باشد و الا فایده‌ای ندارد. لذا بحث روش‌شناسی از مباحث کلیدی در هر دانشی است نه فقط فقه و اصول، بلکه فلسفه، علم کلام، سایر علوم تجربی. از زمانی که دانشمندان به جانب علم روش‌شناسی حرکت کردند، بسیاری از نتایج عوض شد. به ویژه در علم تجربی مثلاً قبل از دوره رنسانس آن تحول صنعتی و علمی که در غرب اتفاق افتاد در علوم تجربی با روش‌های قیاسی و منطقی و ریاضی می‌خواستند دانش‌های تجربی را حل کنند که در طبیعیات قدیم فلسفه هم همینطور بود. مثلاً آیا جسم ساکن است یا متحرک؟ این را برهان می‌آوردند به خاطر همین اصلاً پیشرفتی حاصل نمی‌شد، چون روش غلط بود. در مسائل دانش تجربی آزمایشگاه جواب می‌دهد و برهان در اینجا کاربرد ندارد لذا طبیعیات قدیم که همین علوم تجربی امروز است؛ فیزیک، شیمی، زیست‌شناسی، کیهانی‌شناسی، ارسطو مطرح بوده است، ابن‌سینا مطرح بوده است و ملاصدرا مطرح بوده است. ولی این‌ها همه می‌خواستند دانش‌ها را با چه روشی حل کنند؟ می‌خواستند با استدلال و برهان حل کنند لذا نتیجه نمی‌گرفتند. اما از زمان رنسانس که این تحول صنعتی و علمی در غرب اتفاق افتاد، همان زمانی بود که گفتند اینجا روش‌های برهانی بکار نمی‌آید، بلکه روش‌های تجربی نیاز است و آزمایشگاه باید این قضایا را جواب بدهد. پس روش‌شناسی هر علم بسیار مهم است. زمان گذشته در حوزه

علمیه معمولاً کمتر به این مسائل می‌پرداختند. اما اینکه روش تحقیق گذاره‌های هر علمی چه روشی است، آیا یک روش واحد در همه علوم جواب می‌دهد؟ خیر، چرا اینطور نیست؟ چون موضوعات علوم با یکدیگر مختلف است؛ برخی مادی است و برخی فرامادی است. مسائل هر علمی حول همان موضوع می‌چرخد، لذا این تفاوت موضوع‌ها باعث تفاوت مسائل می‌شود و تفاوت مسائل موجب تفاوت راه‌های رسیدن به نتیجه در هر موضوع است. به عنوان مثال ریاضی که موضوعی آن عدد است با طب که موضوعش بدن است. با هم فرق می‌کنند؛ عدد امر انتزاعی و ذهنی محض است ولی بدن یک امر خارجی است، لذا هر کدام راه حل خودش را دارد.

بنابراین بحثی که ما الان می‌خواهیم انجام دهیم؛ بحث از حقایق و اعتبارات، رجوع به این قسمت؛ یعنی روش‌شناسی دارد. لذا جایگاه این بحث در رابطه با دانش فقه و اصول، در روش تحقیق گذاره‌های فقهی و اصولی جای دارد. لذا اینکه فقیه می‌خواهد به اذعان برسد و تصدیقی انجام دهد، چگونه باید طی مسیر کند؟ این بحث مطرح است.

مقدمه دوم: تمایز علوم

در یک تقسیم کلی علوم به دو دسته تقسیم می‌شود: علوم حقیقی و علوم اعتباری، علوم حقیقی خود دو قسم می‌شود: علوم تجربی (کیان‌شناسی و زیست‌شناسی و...)، علوم عقلی (ریاضی و هندسه و فلسفه و...). بر اساس این تقسیم بندی روش تحقیق در این دو علم با یکدیگر متفاوت می‌شود.

مقدمه سوم: مفهوم حقیقت و اعتبار

واژه حقیقت، در دو علم کاربرد دارد: ۱- ادبیات ۲- فلسفه. در ادبیات حقیقت نقطه مقابله مجاز است و مربوط به عالم الفاظ است؛ وقتی لفظ در

موضوع له خودش استعمال شود، به آن حقیقت می‌گوییم و اگر در غیر موضوع له استعمال شود، به آن مجاز گفته می‌شود^۱. به عنوان مثال لفظ اسد در حیوان مفترس حقیقت و در رجل شجاع مجاز است. اما کاربرد دومش در فلسفه است. مفاهیم در فلسفه دو قسم است: مفاهیم یا حقیقی یا اعتباری است که به مفاهیم حقیقی معقولات اولی و به مفاهیم اعتباری معقولات ثانی گفته می‌شود^۲. به عنوان مثال یک سلسله مفاهیمی در ذهن هست که مخصوص محدوده خودش است مثل درخت که شامل حیوان، سنگ و... نمی‌شود. در اصطلاح به این‌ها ماهیات یا معقولات اولی می‌گویند. اما یک سلسله مفاهیم دیگری داریم که شمولشان خیلی گسترده‌تر است مثل مفهوم وجود که همه اشیا را شامل می‌شود. یا مثل علت و معلول که گستردگی بیشتری دارند. به این مفاهیم معقولات ثانی یا اعتباری می‌گویند. اکنون آن مفاهیم که ماهیات و معقولات اولی بودند، مفاهیم حقیقی می‌گویند و آن مفاهیم اعتباری و معقولات ثانی را مفاهیم اعتباری در مقابل حقیقی می‌گویند.

وجه تسمیه این معقولات اولی و ثانی چیست؟ به آن مفاهیم معقولات اولی می‌گویند، چون انسان در مواجهه با جهان خارج ابتدا این‌ها را می‌فهمد؛ یعنی شما وقتی با جهان خارج آشنا می‌شوید، اول درخت بودن متوجه می‌شوید، سنگ بودن را متوجه می‌شوید. اما وقتی ذهن ارتقا پیدا کرد، این معقولات اولی را با یکدیگر مقایسه می‌کند و یک مفهوم گسترده‌تری از این‌ها انتزاع می‌کند. به

۱. دسوقی، محمد، حاشیة الدسوقی علی مختصر المعانی، ج ۳، ص ۲۳۲.

۲. تهانوی، محمد اعلی بن علی، موسوعة کشف اصطلاحات الفنون و العلوم، ج ۲، ص ۱۵۹۳؛ صدر الدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة، ج ۱، ص ۳۳۳-۳۳۲؛ طباطبایی، محمد حسین، اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج ۲، ص ۸۰.

عنوان مثال فرض کنید که آب و آتش و... که با هم مقایسه و ارتباط آن‌ها را کشف می‌کنید، یک مفهومی به نام علت یا... متوجه می‌شوید. این مفاهیم را ذهن تولید می‌کند و در خارج مستقیم وجود ندارند بلکه اعتبارات ذهن هستند. البته نه اعتبار نیشغولی بی‌ارزش بلکه اعتبارهای قابل قبولی که به خارج منتهی می‌شود، به این‌ها معقولات ثانیه می‌گویند؛^۱ یعنی تا شما آن معقولات اولی را نفهمید، ذهن شما قدرت انتزاع این مفاهیم اعتباری را پیدا نمی‌کند. پس اول باید این‌ها را بفهمیم که در خارج هستند و پس از آنکه این‌ها را با هم مقایسه و روابطش را با هم کشف کردیم، معقولات ثانیه کشف می‌شود.

واژه دوم اعتباری است، وقتی می‌گوییم اعتباری منظور چیست؟ اعتبار چهار معنی دارد. ما باید ببینیم در این بحث کدام معنا مورد نظر است:

۱- معنای اول اعتباری در برابر اصیل است. مثل وجود اصیل است، ماهیت امری اعتباری است یا بالعکس.^۲

۲- معنای دوم اعتباری به معنای انتزاعی است.^۳ مفهیمی که در ذهن ما هست دو نوع است؛ گاهی در خارج ما به ازادارد یعنی قابل اشاره است. یک وقت در خارج منشاء انتزاع دارد؛ یعنی در خارج ما به ازای مستقیم ندارد ولی منشاء انتزاع آن قابل اشاره است. مثل کوچکی و بزرگی؛ کوچکی و بزرگی خودش در خارج ما به ازادارد اما به عنوان مثال این میز و کاغذ که منشاء انتزاع کوچکی و بزرگی هستند، قابل اشاره است. اما چرا کوچکی و بزرگی در خارج ما به ازادارد؟ چون مفهومی نسبی است و تمام مفاهیم نسبی انتزاعی است. پس

۱. سبزواری، هادی بن مهدی، شرح المنظومة (تعلیقات حسن زاده)، ج ۲، ص ۱۶۶.

۲. طباطبایی، محمد حسین، نهاية الحکمة (تعلیقات ایت الله فیاضی)، ج ۱، ص ۴۱.

۳. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۰، ص ۸۷.

معنای دوم اعتباری مرادف با انتزاعی است و انتزاعی در برابر چیزی است که ما به ازای خارجی دارد. این معنا نیز خارج از محل بحث ما است.

۳- معنای سوم اعتباری همان چیزی است که تعبیر به معقولات اولی و ثانیه می‌شود که این هم در محل بحث ما نیست.

۴- معنای چهارم، مراد از اعتبار یعنی قراردادهای عقلایی است و البته نه هر قرارداد خصوصی و شخصی بلکه قراردادهای عقلایی^۱؛ آنجاهایی که عقلا دور هم می‌نشینند و یک قراردادی را انجام می‌دهند، این‌ها را اعتباری می‌گوییم. در برابر این اعتبار همان حقیقی است که یعنی وجود آن هیچ ارتباطی با قرار داد عقلا ندارد. مثل بود و نبود این بیسکویت هیچ ارتباطی با قرارداد عقلا ندارد اما به عنوان مثال فرض کنید پول اعتباری است مثل ریال، ریال رژیم قبلی اسکناس‌هایی که بود، الان اعتبار ندارد؛ یعنی مالیت و ارزش تابع چیست؟ بله ارزش اسکناس مثل این صندلی نیست که اگر عقلا همه جمع بشوند و بگویند این صندلی موجود نیست. اما این صندلی هست چون بود و نبود این صندلی به قرار داد وابسته نیست ولی مالیت، ملکیت، ریاست، مرئوسیت، ولایت این‌ها همه چه هستند؟ امور اعتباری هستند؛ یعنی با قرارداد موجود و با نفی آن قرارداد نفی می‌شوند. مثلاً شارع مقدس می‌گوید خمر و خنزیر از نظر من مالیت ندارد و این را برای همه کسانی که زیر مجموعه من هستند، قرار دادم. اما نمی‌گوید این خوک موجود نیست، چون خوک بودن حقیقی است. ولی مالیاتش اعتباری است. پس شارع اعطای مالیات یا سلب مالیت می‌کند.

تمام قوانین جوامع مختلف اعتباری است ماهیت قانون اصلاً اعتباری است و با یک اجتماعی شکل می‌گیرد. قانون یک امر حقیقی نیست که در خارج یک حقیقتی داشته باشد بلکه قانون تابع قرارداد است لذا شما می‌بینید قوانین در جوامع مختلف، متفاوت است به عنوان مثال فرض کنید نسبت به حجاب کشورهای اسلامی حجاب در صحنه‌های اجتماعی واجب و یک قانون می‌دانند اما همین حجاب در کشورهای غیر مسلمان قانون نیست بلکه بی‌حجابی قانون است. پس قانون یک امر اعتباری است.

پس اعتباری چهار معنی پیدا کرد که مقصود و معنای مورد بحث ما همان مفهوم چهارم به معنای قراردادهای اجتماعی شد؛ یعنی اموری که وجودشان تابع قرار داد است که در برابر این اعتباری، حقیقی است؛ یعنی اموری که وجودشان تابع قرار داد نیست و وجودشان در جهان اعتباری نیست و هزاران معتبر هم جمع بشوند، نمی‌توانند این وجود را نفی کنند.

مقدمه چهارم: تاریخچه تمایز اعتبار و حقیقت

اولین زمانی که بحث جدایی حقایق و اعتبارات از یکدیگر مطرح شد در زمان مرحوم حاج شیخ محمد اصفهانی معروف به کمپانی بود که این واژه‌ها را در اصول بحث نمود و گفت ما یک سلسله امور اعتباری و یک سلسله امور حقیقی داریم. بعضی از واژگان در مورد آن بحث می‌شد. ایشان آمدند و این جمله را گفتند که این واژه اعتباری است و این خیلی کارها را اسان نمود. لذا از همان زمان بحث اعتبار در میان علما جای گرفت، این هم بخاطر این بود که ایشان فلسفه‌شان خیلی قوی بود. چون معمولاً این بحث‌ها در فلسفه بحث می‌شود؛ جداسازی مفاهیم از یکدیگر، در بحث علم و عالم و معلوم می‌باشد. لکن مرحوم

اصفهان‌ی با این که خودشان این مسئله را فرمودند ولی در این بحث جداسازی حقائق از اعتباریات توفیق چندانی نداشتند.

پس از مرحوم کمپانی این بحث بین دو نفر از شاگردان ایشان قوت پیدا کرد؛ اول مرحوم آیت الله العظمی خوئی هم در تقریرات فقه‌شان و هم در تقریرات اصولشان و در برخی مسائل اشاره نمودند و می‌گویند این بحث مربوط به اعتباریات و بحث حقائق است و ما نباید اینجا از آن بحث کنیم. لکن ایشان هم دو یا سه مورد و بصورت چکیده و خلاصه بیان می‌کنند.

نفر دیگر علامه طباطبایی است که ایشان با آیت الله خوئی و آیت الله میلانی هم بحث بودند. لکن علامه طباطبایی فلسفه‌شان قوی‌تر از آن دو نفر بود لذا ورودشان به این بحث خیلی مفصل است. که آنچه من در ادامه مطرح می‌کنم چکیده و خلاصه بیانات علامه طباطبایی است که ایشان می‌فرماید باید ساختار اصول و فقه در برخی موارد باید عوض بشود که در آن موارد خلط بین اعتباریات و حقایق شده است. علامه حاشیه‌ای بر کفایه دارند. ایشان در صفحات اولیه حاشیه این بحث را مفصل مطرح فرمودند و در ادامه هم در موارد از حواشی، اونجایی که محروم آخوند وارد بحث‌های فلسفی می‌شوند، اونجا حاشیه می‌زنند که این اشتباه است و این مسیر، مسیر درستی برای کشف گزاره‌های اصولی نیست. لذا علامه طباطبایی خیلی خوب بحث مطرح کردند لکن ایشان توفیق پیدا نکردند که یک دوره اصول و فقه بر همین اساس ساماندهی کنند.

استاد مطهری ذیل بحث اعتباریات در حاشیه اصول فلسفه و روش رئالیسم، انجا علامه یک بحثی دارند؛ اول همان کتاب که بحث ادراکات است. آنجا ادراکات را تقسیم می‌کنند و این بحث حقیقی و اعتباری مطرح می‌کنند و

یک مقاله مفصل از مقاله‌های این کتاب مربوطه به همین ادراکات اعتباری است. انجا شهید مطهری می‌فرمایند که اگر به سخن علامه طباطبایی عمل بشود اصول ما زیوررو می‌شود^۱.

شخصیت سومی که در این مورد سخنان ارزشمندی دارند آیت الله خمینی رهبر انقلاب هستند. چه در کتبی که به دست خط خودشان بوده و چه کتبی که به تقریر دیگران بوده است. مثل کتاب تهذیب الاصول به تقریر آیت الله سبحانی، در موارد متعدد در باره خلط اعتباریات و حقایق بحث نمودند و مدافع نظریه علامه طباطبایی هستند. لذا باید یک جداسازی در فقه و اصول انجام بدهیم.





تمایز حقایق از اعتباریات



در این قسمت برای بررسی تمایز حقایق از اعتباریات ما در سه مرحله به بحث می‌پردازیم:

مرحله اول: اعتباری یا حقیقی بودن فقه و اصول

این مرحله با یک سوال آغاز می‌شود؛ دانش فقه و اصول حقیقی یا اعتباری هستند؟ دانش فقه و دانش اصول مثل فیزیک، شیمی، طب و ریاضی هست یا نه؟ یا مثل دانش حقوق است و آیا ماهیتش اعتباری است؟ در پاسخ به این سوال وقتی می‌خواهیم ماهیت یک علمی را مشخص کنیم که حقیقی یا اعتباری است باید ببینیم موضوع آن علم چیست؟ ما ابتدا از فقه شروع می‌کنیم، چون اصول، ابزار فقه است. ما در فقه دنبال چی هستیم؟ موضوع علم فقه چیست؟ بیان احکام افعال مکلفین است. پس موضوع علم فقه در واقع احکام (وضعی، تکلیفی) است. این مکلف هر فعلی که می‌خواهد انجام بدهد، یک حکمی دارد یا حکم تکلیفی یا حکم وضعی است. اکنون سراغ ماهیت حکم می‌رویم. حکم چه نوع امری است؟ یک امر جعلی و قرار دادی است، چون حکم همان قانون است و ماهیت قانون گفتیم که اعتباری است. البته این قانون گاهی اعتبار حد-اکثری است مثل قانون‌های بشری و گاهی اعتبار الهی است که آن هم اعتبار جعل است. به عنوان مثال در وجوب صلوات، قبل از آنکه شارع مقدس آیات مربوطه به وجوب صلوات را بگوید چیزی به نام وجوب صلوات داشتیم؟ نه. خودتان هم می‌دانید که نزول احکام تدریجی بوده است، لذا سالهای سال مردم مسلمان روزه نمی‌گرفتند. وجوب روزه ماه رمضان کی بوده است؟ سال دوم هجرت یعنی ۱۵ سال از آغاز اسلام گذاشته است و تا قبل آن مردم روزه

نمی‌گرفتند، چون وجوبی نبوده است. اگر این یک امر حقیقی باشد به جعل شارع کاری ندارد. این هم متفق بین همه بزرگان هست از صدر فقهای ما که بالاخره حکم یک امر جعلی و اعتباری است. لذا اگر جعل شارع نباشد، حکمی نیست.

لذا خیلی از احکام در زمان امام زمان بیان و معلوم می‌شود. احکامی که حضرت بقیت الله مطرح می‌کنند و تا الان زمان بیانش برای ما محقق نشده است، امام زمان که تشریف بیاورند آنها را مطرح می‌کنند. اگرچه بعضی از محققین می‌گفتند این نقل خیلی نقل مستحکمی نیست لکن در روایات یک چنین تعبیری داریم: «بعضی بدین جدید علی العرب شدید»^۱. ولی احتمالاً این اصلش مسلم است که آقا امام زمان بیایند چیزهای جدیدی می‌آید. پس بنابراین دانش فقه حقیقی یا اعتباری است؟ اعتباری است.

اکنون سراغ اصول فقه می‌رویم. این شما بگویند اصول فقه که ابزار کشف این امر اعتباری است، چه می‌شود؟ حقیقی می‌شود یا اعتباری می‌شود؟ قطعاً اعتباری می‌شود موضوع علم اصول چیست؟ موضوع این دانش قوائد الاستنباط احکام است. لذا اصول که قواعد استنباط یک امر اعتباری است، خودش نیز به طریق اولی اعتباری می‌شود. پس بنابراین پاسخ این سؤال اول مشخص شد که هر دو دانش اعتباری هستند. سیر استدلال آن هم بیان شد.

۱. ابن اَبی زینب، محمد بن ابراهیم، الغیبة للنعمانی، ص ۲۳۳.

مرحله دوم: مسیر کشف قواعد احکام شرعی

مرحله دوم اینست که برای کشف قوائد احکام شرعی که اعتباری هستند، از چه مسیری باید عبور کنیم؟ و بحث در این است که برای کشف قوائد استنباط امر اعتباری راهش چیست؟ آیا ما می‌توانیم از راه علوم حقیقی وارد بشویم؟ پس الان باید این راه‌ها را مشخص کنیم.

گفتیم علوم حقیقی دو قسم بودند یا تجربی یا عقلی بودند. در علوم عقلی راهش از طریق برهان عقلی است. در علوم تجربی راهش تجربه و آزمایشگاه است. اما در علوم اعتباری که ماهیت آنها قرار داده‌ای عقلایی بودند لذا راهش بنا عقلا و سیره عقلا است. البته چون ما در دانش فقه و اصول بحث می‌کنیم و آن دو جنبه دینی دارند، باید دید شارع چه مقدار از این سیره یا بنا را تایید کرده است یا اگر انکار نموده است باید دید راه جایگزین آن سیره چیست؟ پس ما در علوم اعتباری باید به سراغ بنا عقلا برویم که در دانش فقه و اصول مقدار انکار یا تایید شارع نیز باید بررسی بشود. به عنوان مثال عقلا آیا برای تقنین از ظن استفاده می‌کنند یا نه؟ از ظن استفاده می‌کنند. چه ظنی را استفاده می‌کنند؟ آیا از هر ظنی استفاده می‌کنند؟ محدودش چقدر است؟ این همان بحث حجیت می‌شود. حجیت یک امر عقلایی است که شارع مقدس این امر عقلایی را یا همه آن را امضا می‌کند یا همه آن را انکار می‌کند یا توسعه می‌دهد یا تضییق می‌کند از این چهار حالت خارج نیست. پس ساز و کار دانش فقه و دانش اصول، یک ساز و کار عقلایی است و همانطور که بزرگان فرمودند با امضای شارع است. سر تا سر فقه ما سر تا سر اصول ما بدین روش باید پیش برویم.

اما یک سوال اینجا مطرح می‌شود؛ این عقلا با عقل فرقی در چیست؟ برای اینکه تفاوت اینها را حل کنید همان بحثی که در اصول فقه خواندیم را

دقت کنید، پاسخ سوال واضح می‌شود. ما یک عقل نظری و یک عقل عملی داریم. البته به این معنا نیست که دوتا عقل داریم بلکه عقل و قوه ادراک یکی است لکن مدرکات دو نوع است. عقل نظری مدرکاتش هست‌ها و نیست‌ها است. اما عقل عملی مدرکاتش بایدها و نبایدها است. باتوجه به این هر جا سخن از عقل نظری باشد، عقل می‌شود و هر جا سخن از عقل عملی باشد عقلا می‌شود. پس تفاوت بین عقلا و عقل این است که در فلسفه (علوم عقلی) دنبال هست و نیست (واقعی و غیر واقعی) هستید و دنبال باید و نباید نیستید. لذا اینکه می‌گوییم در علوم عقلی از عقل استفاده می‌کنیم و در علوم اعتباری می‌گوییم از بنا عقلا استفاده می‌کنیم، فرقی چی همیشه؟ وقتی می‌گوییم عقلا یعنی آن‌هایی که در بحث تکالیف؛ بایدها و نبایدها ورود می‌یابد. اما عقل که همون عقل نظری است کاری به تکلیف ندارد، بلکه دنبال چه چیزی هست و چه چیزی نیست، هست. مثلاً در علوم تجربی و در علوم عقلی که شما از قوه ادراکتان استفاده می‌کنید، اینها برای شما تکلیف معین نمی‌کنند. علم حقوق است که تکلیف معین می‌کند. البته همیشه عقل عملی وابسته به آن عقل نظری است؛ اول باید هست و نیست‌ها را بفهمید سپس در رابطه با آنها متوجه بایدها و نبایدها می‌شوید.

آن موقعی که دکتر سروش هنوز منحرف نشده بود برای تفکیک این دو مورد از یکدیگر از علامه طباطبایی خیلی تقدیر می‌کرد و می‌گفت؛ در میان دانشمندان شیعه اولین دانشمندی که این دو حوزه را از هم جدا کرده است؛ علامه طباطبایی است. ایشان در آنجا از دو واژه استفاده می‌کند که بد نیست. به آن قسمت‌هایی که عقلی است دانش می‌گوید و به این قسمت‌هایی که اعتباری است ارزش می‌گوید. اما ما گفتیم عقل نظری و عقل عملی اما ایشان

دانش و ارزش می‌گوید و یک کتابی به همین اسم دارد و در آنجا هم بحثش راچب همین موضوع است. البته آن بحث را از کتاب اصول فلسفه علامه گرفته است. البته از آن می‌خواهد یک نتایج نادرستی بگیرد که به آنها کار نداریم اما اصل مسئله‌اش درست است.

پس پاسخ سوال دوم هم روشن شد که در علوم اعتباری باید از چه مسیری حرکت کرد؟ باید از مسیر عقلا حرکت کرد ولی این مسیر عقلا و قراردادهای اجتماعی و قراردادهای عقلایی، چون بحث ما و فقه ما و اصول فقه ما منتسب به دین و منتسب به وحی است باید ببینیم که معتبر اصلی که شارع مقدس است باید دید شارع با این قراردادهای عقلایی چه مقداری تعامل دارد.

مرحله سوم: ثمرات تمایز حقایق و اعتباریات

انکون می‌خواهم برای شما ثمرات این بحث را بیان کنیم که اگر این حقایق از اعتباریات جدا شد، چه ثمراتی در اصول دارد؟ در علم اصول یکی از ادله اربعه عقل است. در حالی که باتوجه به مطالب گذشته این باید به عقلا تبدیل بشود. لذا در ادله اربعه باید عقل کنار بذاریم. پس بنابراین اگر این مبنا را پذیرفتیم اولین کاری که می‌کنیم باید در ادله اربعه تجدید نظر کنیم و اگر نپذیرفتیم که هیچ.

دومین تحولی که در علم اصول اتفاق می‌افتد، باید تمام استدلال‌های فلسفی از علم اصول خارج بشود مثل اجتماع ضدین محال است یا اجتماع تقیضین محال است یا علت و معلول یا اصالت و وجود یا اصالت ماهیت یا مثل قاعده الواحد که سه جا در کفایه ذکر می‌شود و از آن مطلب نتیجه گرفته می‌شود؛ اول در موضوع علم اصول، دوم در بحث صحیح و اعم و سوم در بحث اجتماع امر و نهی که ایشان از قاعده الواحد قاعده فلسفی استفاده کرده است.

در حالی که فلسفه با چه باید حل بشود؟ باید با عقل نظری، برهان و استدلال اثبات یا نفی بشود. لکن علم اصول، علم اعتباری است که باید با عقل عملی حل و فصل بشود. لذا باید تمام استدلال‌های فلسفی به طور کامل از علم اصول حذف شود و این همان سخن شهید مطهری است. پس باید به جای استدلال‌های عقلی همه باید از استدلال‌های عقلایی استفاده بشود. در کتاب حلقات شهید صدر نیز همچنین است و کتاب اصولی ایشان اشبه به کتاب فلسفی تا کتاب اصولی است. ببینید چه استدلال‌های عقلی میاورند. مثلاً فرض کنید احکام خمس با هم تضاد دارند. تضاد یک واژه فلسفی است و مربوطه به حقائق است و ربطی به اعتباریات ندارد سپس می‌گویند اجتماع تقیضین استحاله دارد. ما اصلاً در اعتباریات چیزی به نام استحاله ندارد بلکه عقلاً بحث مصلحت و لغویت را مطرح می‌کنند. اگر چیزی مصلحت ندارد نباید در اعتبار وارد شود و اگر مصلحت دارد، جعلش و قراردادهش مفید است. پس تمام استدلال‌های فلسفی باید از علم اصول بیرون برود و به جای آن استدلال عقلایی بیاید که بحث مصلحت در برابرش بحث لغویت است. آیا این کاری که ما می‌خواهیم بکنیم مصلحت دارد یا ندارد؟ اگر دارد چقدر دارد؟ اگر ندارد لغو است و چنین قرار دادی فایده‌ای ندارد مثلاً اگر ما می‌خواهیم ظن را بررسی کنیم مثلاً ظن حجت است یا نه؟ آیا فایده دارد یا فایده ندارد؟ اینجا عقلاً قائل به تفصیل هستند این ظن اگر منجر به اطمینان باشد، فایده دارد و اگر منجر به اطمینان نباشد، فایده‌ای ندارد بلکه ضرر دارد و حجیت برای او لغو است. پس بحث لغویت و بحث مصلحت مطرح می‌شود. لذا هر گذاره اصولی که می‌خواهیم بحث کنیم باید در مصلحت و مفسده آن بحث کنیم. مثلاً شما ببینید در مجلس می‌خواهند قانون وضع کنند بحث می‌کنند آیا این قانون گرهی را از

زندگی مردم باز می‌کند یا گرهی باز نمی‌کند؟ البته در بحث مصلحت که مطرح می‌شود، بحث اهم و مهم نیز مطرح می‌شود.

شارع مقدس هم دقیقاً از همین فضا وارد می‌شود لذا گفته می‌شود احکام تابع مصلحت و مفسد واقعیه است. بنابراین در علم اصول باید استدلال‌های عقلانی همه حذف بشود بلکه باید بگوییم آیا این فایده دارد یا فایده ندارد؟

اگر این مبنا در اصول جاری بشود علم اصول یک علم عرفی می‌شود و از آن حالت فلسفی که الان دارد بیرون می‌آید و برای همه ملموس می‌شود و با وجدان خودشان درک می‌کنند. در زمان حاضر علم اصول ما بسیار پیچیدگی دارد، چون به سمت فضای فلسفی رفته است. اما قدما ما بیشتر اصولشون عرفی بوده است. رفته رفته که به عصر حاضر نزدیک می‌شویم می‌بینیم که اصول ما به طرف عقلی شدن است و از عقلایی و عرفی بودن جدا شده است. مثلاً فصول پس از آن رسائل و اوج آن در کفایه بحث عقلی مشاهده می‌شود. که از آن بالاتر محقق عراقی و محقق اصفحانی و بعد آن شهید صدر که بحث‌های عقلی فنی مطرح می‌شود که ماهیت اعتباری ندارد. لذا نظرات و کتب این علما، در بین جامعه علمی مقبول و مورد پذیرش واقع نمی‌شود. اما مرحوم نائینی خیلی اصولش عرفی‌تر از بقیه هست یا مرحوم خوبی و امام خمینی هم تقریباً همینطور هست و با اون ماهیت عرفی و اعتباری هماهنگ است. البته عرفی مراد عرف کوچه بازاری نیست بلکه مراد عرف عقلایی با حساب و کتاب است. مثلاً در حجیت خبر واحد مرحوم آخوند می‌فرماید قوی‌ترین دلیل حجیت خبر واحد، سیره عقلا است. بقیه مسائل را هم باید همینگونه حل کنیم. یا بحث اجتماع امر و نهی یا امر به شی مقتضی نهی از ضد یا نهی مستلزم فساد یا مقدمه‌ی واجب، چنان این مسائل از ماهیت خود دور شدند که یک مسئله ساده عرفی تبدیل به یک

مسئله سخت و پیچیده عقلی شده است که برخی از بزرگان مثل مرحومه آیت الله العظمی بروجردی می فرمودند اصول ما متورم شده و چاق نشده است. چاقی نشانه رشد است اما تورم نشانه مریضی است.

در کتاب حلقات با اینکه ایشان دیدگاه‌های ارزشمندی دارند ولی روش ایشان در بعضی از موارد بحث پیچیده عقلایی آوردند. هر چند در خیلی از موارد خیلی زیبا عقلایی بحث کردند. مثلاً در جمع بین حکم ظاهری و واقعی یا نظریه تزاحم ملاکی که شهید صدر بیان می کنند واقعاً یک نظریه ارزشمندی هست یعنی عقلایی کامل است. چطور می شود که شارع حکم ظاهری را در برابر حکم واقعی جعل می کنند. یا مثلاً در حقیقت وضع که قرن اکید مطرح می کنند. اما با این وجود در برخی موارد خیلی پیچیده و عقلی بحث نمودند.